

پیشیز ۲

استقبال از اشعار سعدی

شاعر: محمد حسن فدین

www.ketab.ir

سرشناسه	: فرزین، محمدحسین
عنوان و نام پدیدآور	: استقبال از اشعار سعدی/شاعر محمدحسین فرزین.
مشخصات نشر	: مشهد: چراغ دیده، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۴۰۶ ص.
شابک	: 978-600-94273-6-9
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
موضوع	: شعر فارسی-- قرن ۱۴
رده بندی کنگره	: PIR ۸۳۵۶ الفـ ۴۶۴ ر / ۱۳۹۴ ۵
رده بندی دیویی	: ۶۲/۱۸۸
شماره کتاب باسی ملی	: ۳۹۹۸۱۷۶

استقبال از اشعار سعدی (پیشیز ۲)

شاعر: محمد حسین فرزین
تایپ و صفحه‌آرایی: مؤسسه گل‌واژه
لیتوگرافی: گویا اسکندر
چاپخانه: چاپ میثاق
صحافی: پارسیان
نوبت چاپ: اول
تیراژ: ۱۰۰۰
شابک: ۹-۶-۹۴۲۷۳-۶۰۰-۹۷۸

انتشارات چراغ دیده: مشهد، بلوار سجاد، پاساژ پردیس، طبقه ۱-، تلفن: ۰۵۱-۳۷۶۴۱۳۹۶

به نام خداوند جان و خرد

خواجه عبدالله انصاری پیر هری، در مناجات معروف خود که صرفنظر از اهمیت مفاهیم عرفانی آن و سوز و گدازی که به همراه دارد و اشک از چشم خواننده اهل دل و یا احساس روان می‌سازد، از جهت فرهنگ و ادب پارسی نیز حائز کمال اهمیت است می‌فرماید:

«الهی چون در تو نگرم از جمله تاجدارانم و تاج بر سر»

«و چون در خود نگرم از جمله خاکسارانم و خاک بر سر»

با الهام از فرمایش و مناجات آن پیر وارسته، می‌خواهم صمیمانه و صادقانه، حقیقتی را درباره خود، بیان کنم و خدا میداند که در بیان آن هیچگونه شکسته نفسی و بقول روانشناسان خود کم بینی وجود ندارد.

من ناچیزترین بند خدا هستم و ناچیزتر از هر موجودی که در عالم آفرینش وجود دارد و طبعاً فاقد هر نوع صلاحیتی. اما نزد خدا شدن به مقام والای عرفا و شعرا و نوایی از قبیل حافظ، مولوی، عراقی و امثالهم.

اما از آنجائیکه عنایت الهی بیکران است و مقام الوهیت او از طریق روان تابناک این بزرگان عرفان و علم و ادب بر این ناچیز نبیده است چنین مقدر بود که به ساحت مقدمشان نزدیک شوم و سروده‌های آنها را استقبال کنم.

چگونگی و علت شروع و اقدام به این کار عظیم را در مقدمه هر یک از موارد مذکور صادقانه و بی‌پیرایه و از سویدای دلم بیان داشته‌ام و تکرار آن در اینجا بی‌فایده است.

با اینکه هنوز در مقابل عظمت دماوند آسای دیوان کبیر (دیوان شمس) لغت هستی ایستاده‌ام و نمیدانم تا کجا توفیق استقبال قریب سی و دو هزار بیت اشعار آنها خواهم داشت خداوند قادر متعال مرا در معرض آزمایش دیگر و کاری شگفت‌آور و غیر قابل تصور قرار داده که هم مبهوت آنم و هم سرمست آن و یادآوری آن اشک شوق از دیدگان من جاری می‌سازد.

موضوع را در اینجا برای آیندگان مینویسم و می‌خواهم در زندگی من محرمانه بماند، چه می‌ترسم خدای نکرده خواننده آنها نادرست و خلاف واقع و صرفاً یک ادعا تصور کند و از این بابت گناهی بزرگ مرتکب شود.

مباد، روزی که وجودم منشاء زبانی برای دیگران و حتی دشمنانم واقع شود چه رسد به اینکه آنها را گناهکار کند.

بعلاوه بعد از حیاتم هم نشر این مطلب موکول به اینست که چاپ و نشر اشعارم مقبولیت داشته باشد و بر آن چنین ارجی نهند و گرنه همه آنها با این نوشته بعنوان یادگارم در خانوادهام باقی خواهد ماند و این تنها میراثی است که همراه محبت خودم برای آنها بجای میگذارم.

در این عالمی که من دارم و کنج غزلت را برگزیده و با کتاب و سرودن شعر به راز و نیاز با معشوق اری مردم ذات پاک ایزد یکتا مشغولم و بکلی از دنیای مادیات بریده‌ام، آنچه آرزو داشتم دیدار برگان عالم عیان ولو در عالم خواب بود و هست و هرگز به شیخ اجل سعدی شیرازی نیندیشیده‌ام و باره آن بزرگ مرد فرهنگ و ادب پارسی توجه خاصی نداشته‌ام و این شرمندگی را البته دارم.

کلیات سعدی را در سالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ خوانده و مکرر خوانده‌ام و قبل از آن در مدرسه با او و آثار او بصورت بسیار ناچیزی آشنا شده بودم، از آن سالها به بعد هرگز دوباره به سعدی مراجعه دقیق و عمیق نداشته‌ام و در سالهای اخیر بکلی از آن بزرگوار و دیوان او به دور بوده‌ام منظور اینست که ابداً بفکر سعدی نبوده‌ام و در بازه ۸۰ ساله‌ام نمیداده‌ام که در مقام او طبع آزمائی کنم چه او استاد سخن و من طفل ابجد خوانم.

بهر حال با اینکه ابداً به سعدی و غزلیات او در سالهای اخیر مراجعه‌ای نداشته‌ام، قریب یکماه قبل خوابی دیدم که بکلی مرا منقلب کرده است. این خواب را با هیچ یک از اسرار روانکاری و روانشناسی «فرویدسم» نمیتوان تطبیق و بر آن اساس تعبیر کرد.

رؤیای من بسیار روشن و واضح و با نظم کامل و بدون هیچگونه پیرایه‌ای بود که گویی کاملاً در بیداری اتفاق افتاده است.

بقدری این رؤیا روشن و منظم و دقیق بود که جزئیات آن و حتی مشخصات کامل آنچه دیده و آنهایی را که دیده‌ام هنوز جلو چشم دلم است و اگر نقاش میبودم میتوانستم آنرا تصویر و ترسیم کنم.

- خواب دیدم که به دیدار سعدی رفته‌ام. او در اطاق بزرگی که مفروش بود در کنار پنجره‌ای مشرف به باغ خانه خود نشسته بود. در کنارش همسرش جلوس داشت.

هنوز حتی اشجار و گل‌هائی که از پشت پنجره دیده می‌شد در دلم به روشنی دیده می‌شود. سعدی بزرگوار با تبسم پرمهری که در تمام مدت چهره ملکوتی او را بشاش نشان میداد با من صحبت میکرد و من مؤدبانه مقابل او دو زانو نشسته بودم.

سخن او در تشویق من و تعریف از سروده‌هایم بود و میگفت آنرا پسندیده است بمن تبریک گفت و توفیق مرا مسئلت کرد. آنگاه در خاتمه فرمایشات خود بصورت نیمه شوخی و بیشتر جدی فرمود: «چرا مرا از یاد برده‌ای؟ آخر من حق به گردن ایران و مردم ایران و فرهنگ و ادب پارسی دارم. غزلیات مرا استقبال نمی‌کنی؟»

آنگاه آن بزرگوار قیام کرد. آنکه مجال جواب به من بدهد گفت دلم میخواهد با فرزندانم آشنا شوی. سپس آنها را به در اطاق دیگری بودند احضار فرمود. دو دختر آمدند و با اظهار محبت بمن، خندان اطاق را ترک کردند.

سپس فرزند ذکور سعدی یعنی پسر و که در خدب من جوانی حدود بیست ساله بود آمد با او دست دادم و او را بوسیدم و به او بخاطر داشتن چنان پدری تبریک گفتم. و سپس با کسب اجازه از محضر شیخ اجل سعدی مرخص شدم.

این بود بطور خلاصه عین خوابی که دیده‌ام و اینک یک ماه است که دائماً در مد نظر من است و اکثراً اشک شوق از دیدگانم جاری می‌سازد.

نمیدانم چه بکنم. من ناچیزتر از آنم که قادر باشم غزلیات سعدی را بحد دل کنم و همین عجز را در مقام حافظ بی‌مانند و مولوی آن رند پاک باخته و عراقی شیدا داشته و دارم. اما مگر میتوان امر او را اطاعت نکرد؟!

رؤیای من بدون تردید (لااقل برای خودم بدون تردید) رؤیائی صادق است و درباره آن تردید ندارم و براساس معانی عرفانی تجلی صادقیت.

در این سن و سال و در حالیکه دیوان شمس را پیش رو دارم و با عظمت سعدی، من ناچیز و بی‌مقدار کجا و انجام این تکلیف عظیم و سنگینی کجا؟!

درباره آنچه تا کنون هم کرده‌ام برای سروده‌های خودم ارزش قائل نیستم. اما بهر حال پیر
بزرگوایم حافظ و چه مولانا و عراقی یارم بوده‌اند. اینک دیوان سعدی را هم پیش‌رو دارم و
می‌بهرت و مضطر در مقابل آن ایستاده‌ام.

نمیدانم چگونه شکرگزار عنایات الهی باشم و نمیدانم تا کجا موفق خواهم بود و این البته بسته
به عنایات الهی است که عاجزانه تمنای آن را دارم.

فقط دلم می‌خواهد این نوشته را با همان فرمایش خواجه عبدالله انصاری پایان دهم در حالیکه
یادداشت فوق نیز برای شکرگزاری رقم زده شد و گرنه هرگز آنرا از خاطره‌ام بزبان نمی‌آوردم
چنان که در «وار» تراوان چنین کرده‌ام.

«الهی چون در تن نگره زبانه تاجدارانم و تاج بر سر»

«و چون در خود نگرم از زبانه تاجدارانم و خاک بر سر»

تهران - خجسته روز دی ماه نهم بهمن ماه ۱۳۶۴ - محمدحسین فرزین

یادآوری لازم:

روایای مورد بحث را در شب پنجشنبه پنجم دی ماه ۶۴ (خرداد ماه) که شبی بسیار مهم و
عزیز است دیده‌ام.

گفتم به دلم، قول و غزل ساز مکن بار دیگر این زبانه ساز مکن

سعدی سحری آمد و ارشادم کرد گفتا نگهت به غیر از باز مکن

«یادآوری»

در این سروده‌هایم که استقبال از غزلیات خداوند سخن سعدی است از مضامین و تعبیرات
بسیار زیبایی آن استاد بی‌نظیر بسیار سود جست‌ه‌ام و این خلاف رویه‌ام در سروده‌های دیگر
بوده است.

اما در مقام سعدی جز این نمی‌توانست باشد.

همان گفته‌ام که به مدد روان پاک و تابناک او بر زبان و قلم این ناچیز هیچ مدان جاری شده است.

نکته دیگر اینکه سخن سعدی اگر چه کمال زیبایی را دارد و ظرافت بیان و نکته سنجی او در بکاربردن صنایع شعری برآستی حیرت انگیز است در بسیاری موارد برای شخص خاص و منظوری اجتماعی یا خصوصی سروده شده و از مفاهیم عرفانی بدور است اگرچه در مواردی دیگر عرفان در آن موج نمی‌زند.

از آنجائیکه این ناچیز قادر به سرودن شعر جز در محدوده عرفان نیست بنابراین جز در موارد نادر این اصل را رعایت کرده است و به همین دلیل تفاوت‌هایی در طرز بیان یک منظور پیدا شده که جز روی فانی این بی‌مقدار علت دیگری ندارد. و چه غم اگر سروده‌های این عشاق سرمست از غزل‌های سادگی (تعداد ابیات) به تکرار تجاوز کرده است. آن گفته‌ام که به مدد سعدی بر قلم و زبان جاری شده است.

www.ketabon.com